

پیش‌ها و پانچ‌ها

پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر منصوب‌ها شیخ محمد صالح المنجد حفظه الله تعالى

موضوع:

مقدمات؛ حجت؛ خلیفه‌ی خداوند؛ طریقه‌ی شناخت خلیفه‌ی خداوند (معجزه و نص)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پرسش

نویسنده: حامد پهلوان

تاریخ: ۱۳۹۵/۶/۴

با تشکر صمیمانه از پاسخ‌های کامل، مستدل، دقیق و زیبای شما که انصافاً در هیچ یک از سایت‌های اسلامی سراغ نداریم و مایه‌ی هدایت و معرفت ما در این روزگار حیرت شده است. لطفاً «معجزه» را برای ما تعریف کنید و بفرمایید که تفاوت آن با سحر چیست؟ با توجه به اینکه امروزه ساحران بی‌دین در هند و ژاپن و جاهای دیگر کارهای خارق‌العاده و محیر‌العقلی انجام می‌دهند که در ظاهر تفاوتی با «معجزه» ندارند و حتی بعضاً به قصد شبیه‌سازی و معارضه با معجزات انبیا انجام می‌شوند!

پاسخ

تاریخ: ۱۳۹۵/۶/۶

«معجزه» در لغت به معنای «عاجز کننده» و در اصطلاح به معنای چیزی غیر ممکن برای انسان و جن است که مدعی انتصاب از جانب خداوند به منصبی ممکن، در پی اعلام قبلی خود یا درخواست مردم یا به نحوی که تعلق آن به او و دلالت آن بر صدق ادعایش قطعی باشد، اظهار می‌کند. بنابراین، می‌توان گفت:

اولاً «معجزه» چیزی است که اظهار آن برای هیچ انسان و جنی - از آن حیث که انسان و جن است - امکان ندارد؛ مانند تبدیل کردن عصا به اژدها و خارج کردن شتر از کوه و زنده کردن مجسمه‌ی گلی و جاری ساختن آب از انگشتان و دو نیم کردن ماه در آسمان و آوردن کتابی مانند قرآن که برای هیچ انسان و جنی امکان ندارد و این از آن روست که اگر برای جنیان امکان داشته باشد، ممکن است انسانی با کمک گرفتن از جنیان آن را اظهار کند و با این وصف، موجب یقین به صدور آن از جانب خداوند نمی‌شود؛ مانند جابه‌جا کردن اشیاء بدون تماس با آن‌ها و ربودن آن‌ها از پیش چشم ناظران و خبر دادن از اشیائی پنهان در جایی معین که برای داخل‌شوندگان به آن‌جا قابل مشاهده است

و معلق ساختن خود یا چیزی قابل حمل میان زمین و آسمان و کارهایی دیگر از این دست که میان ساحران رواج دارد و با کمک گرفتن از جنیان انجام می‌شود. وانگهی مراد از «امکان»، امکان وقوعی، عادی و اتفاقی است؛ زیرا چیزی که وقوع آن در جهان مادی به صورت عادی یا اتفاقی ممکن است، «معجزه» محسوب نمی‌شود؛ مانند وقوع کسوف، بروز زلزله، حدوث گردباد و سقوط شهاب‌سنگ؛ مگر آنکه از سویی متصل به درخواست مردم یا اعلام قبلی اظهار کننده باشد و از سوی دیگر توسط اظهار کننده قابل تکرار باشد.

ثانیاً «معجزه» چیزی است که مدعی انتصاب از جانب خداوند به منصبی ممکن از لحاظ عقلی یا شرعی اظهار می‌کند و با این وصف، چیزی که مدعی انتصاب از جانب خداوند به منصبی غیر ممکن از لحاظ عقلی یا شرعی اظهار می‌کند، «معجزه» محسوب نمی‌شود؛ مانند چیزی که مدعی یگانگی با خداوند یا فرزندی برای او یا نبوت بعد از پیامبر خاتم یا امامت بعد از خلیفه‌ی دوازدهم یا نسخ فرائض اسلام یا ترخیص گناهان کبیره، اظهار می‌کند؛ با توجه به اینکه انتصاب از جانب خداوند به چنین مناصبی عقلاً یا شرعاً محال است. از اینجا دانسته می‌شود که مدعی انتصاب از جانب خداوند به منصبی غیر ممکن، هرگاه چیزی شبیه به «معجزه» اظهار کند، تصدیق نمی‌شود، بلکه «دجال» شمرده می‌شود؛ زیرا در روایات متواتر اسلامی تأکید شده است که «دجال» ادعای ربوبیت دارد و چیزهایی شبیه «معجزه» اظهار می‌کند، ولی تصدیق او جایز نیست.

ثالثاً «معجزه» چیزی است که مدعی انتصاب از جانب خداوند به منصبی ممکن، با اعلام قبلی خود یا درخواست مردم اظهار می‌کند و با این وصف، اگر بدون اعلام قبلی او و بدون درخواست مردم ظاهر شود، «معجزه» شمردن آن مصادره به مطلوب است؛ مانند اینکه رویدادی غیر طبیعی در جهان روی دهد و ادعا کننده‌ای مدعی شود که آن برای اثبات ادعای او روی داده است! مگر اینکه تعلق آن به او از یک سو و دلالتش بر صدق ادعای او از سوی دیگر، قطعی باشد؛ مانند ندای آسمانی به نام و مشخصات مهدی که ظاهراً بدون اعلام قبلی او و بدون درخواست مردم ظاهر می‌شود، ولی تعلق آن به او و دلالتش بر صدق ادعای او قطعی است و از این رو، «معجزه» محسوب می‌شود.

رابعاً «معجزه» برای هر کسی که مدعی انتصاب از جانب خداوند به منصبی ممکن است ضروری است، مگر اینکه صاحب معجزه‌ای به انتصاب او از جانب خداوند به منصب مذکور «نص» کند؛ چراکه در این صورت، اظهار «معجزه» توسط او ضروری نیست و تبعاً درخواست آن از او نیز وجهی ندارد، مشروط به اینکه مصداق او برای مردم شناخته باشد؛ چراکه اگر مصداق او برای آنان شناخته نباشد، اظهار «معجزه» برای شناساندن مصداق او به آنان ضروری است؛

مانند مهدی که منصب او بنا بر روایات متواتر برای مردم شناخته است، ولی مصداق او برای آنان شناخته نیست و از این رو، خداوند با «ندایی آسمانی» مصداق او را به آنان می‌شناساند و با اشاره به او می‌فرماید: «هَذَا الْمَهْدِيُّ فَاتَّبِعُوهُ»؛ «این مهدی است، پس از او اطاعت کنید»^۱. بنابراین، کسی که خود را مهدی می‌شمارد نمی‌تواند با استناد به روایات متواتر از مردم توقع داشته باشد که از او اطاعت کنند، مگر پس از اینکه مهدی بودن خود را با «معجزه» برای آنان اثبات کند؛ با توجه به اینکه او مدعی است: «من مهدی هستم (صغرا) و اطاعت از مهدی واجب است (کبرا)، پس اطاعت از من واجب است (نتیجه)»، در حالی که روایات متواتر تنها کبرای ادعای او را اثبات می‌کنند و از اثبات صغرای ادعای او عاجز هستند و با این وصف، اطاعت از او به اعتبار واجب بودن اطاعت از مهدی، سفاهت است.

از اینجا دانسته می‌شود کسانی که بدون آوردن «معجزه» با شرایط و خصوصیات فوق، خود را منصوب از جانب خداوند می‌شمارند و با استناد به روایات مختلف از مردم می‌خواهند که مطیع آنان شوند، مدعیانی دروغین هستند و این قاعده‌ی مهمی است که حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی آیده الله تعالی در برخی گفتارهای نورانی خود بر آن تأکید فرموده است^۲.



تعليقات پرسش‌ها و پاسخ‌های فرعی

تاریخ: ۱۳۹۸/۳/۲۰

نویسنده: علی‌رضا

پرسش فرعی ۱

در رابطه با موضوع طریقه‌ی شناخت حجت الهی، شبهاتی درباره‌ی روشی که حضرت علامه برای این شناخت ارائه دادند مطرح است. این شاء الله باز هم با دلایل متقن و مستدل خویش ما را از چشمه‌ی ناب معرفت سیراب کنید:

۱. به باور حضرت علامه، نص باید علاوه بر مفهوم دربردارنده‌ی مصداق عینی شخص مورد نظر نیز باشد؛ یعنی حجت الهی در زمان حیات خویش جانشین خود را با ذکر مصداق تعیین می‌کند. اما ما می‌بینیم که خداوند در آیه‌ی ۸۱ سوره‌ی آل عمران، از اهل کتاب میثاق می‌گیرد که اگر فرستاده‌ای آمد و آنچه را نزد آن‌هاست تصدیق کرد، به نبوت او ایمان بیاورند و این را برای اثبات نبوت او کافی بدانند، بدون آنکه از او معجزه طلب کنند؛ یا ما می‌بینیم که امام علی بن موسی الرضا

۱. بصائر الدرجات للصفار، ص ۳۳۱؛ مسند الشامیین للطبرانی، ج ۲، ص ۷۲؛ الغیبة للنعمانی، ص ۳۲۸؛ الخصال لابن بابویه، ص ۶۴۹؛ کمال الدین و تمام النعمة لابن بابویه، ص ۶۷۱؛ کفایة الاثر للخزاز، ص ۱۵۱؛ تاریخ موالید الأئمة لابن الخشاب، ص ۴۶؛ عقد الدرر فی أخبار المنتظر للمقدسی، ص ۱۳۵؛ الصراط المستقیم للعاملی، ج ۲، ص ۲۵۲.
۲. رجوع کنید به: گفتار ۵۷.



در مناظره‌ی خویش با جاثلیق مسیحی، از او می‌خواهد که تنها با استناد به این که نام محمد صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب مقدس آن‌ها آمده، به نبوت او ایمان بیاورد. این تضاد را چگونه می‌توان توجیه کرد؟

۲. به نظر می‌آید خداوند در آیاتی از قرآن کریم (مثل الأنعام / ۱۰۹ و غافر / ۷۸) از صدور معجزه اجتناب می‌ورزد و آن را به عنوان راه شناخت اعلام نمی‌کند یا می‌بینیم که در بعضی از انبیا مانند نوح علیه السلام، صدور معجزه مصادف می‌شود با عذاب الهی...

تاریخ: ۱۳۹۸/۳/۲۷

پاسخ به پرسش فرعی ۱

این شبهه، از مغالطات رایج در میان مدعیان دروغین است که برای فریب عوام سامان داده شده است و با توجه به نکات زیر برطرف می‌شود:

۱. خداوند در آیه‌ی ۸۱ سوره‌ی آل عمران، ایمان آوردن و یاری رساندن به «رسول» را واجب دانسته و فرموده است: **﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ﴾**؛ «و چون خداوند از پیامبران میثاق گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس رسولی به نزدتان آمد که آنچه با شما بود را تصدیق می‌کرد، به او ایمان آورید و یاری اش رسانید» و این یعنی ایمان آوردن و یاری رساندن به «رسول» واجب است و «رسول» کسی است که با بیّنه می‌آید؛ چنانکه فرموده است: **﴿جَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ﴾**؛ «رسولانشان با بیّنات به نزدشان آمدند» و فرموده است: **﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ﴾**؛ «هرآینه رسولانمان را با بیّنات فرستادیم». بنابراین، اگر کسی بدون بیّنه آمد و ادعای رسالت کرد، «رسول» دانسته نمی‌شود تا ایمان آوردن و یاری رساندن به او واجب باشد، اگرچه پیامبران پیشین را تصدیق کند؛ چراکه هر رسولی، پیامبران پیشین را تصدیق می‌کند، ولی هر کس پیامبران پیشین را تصدیق می‌کند، رسول نیست؛ چنانکه همه‌ی مسلمانان پیامبران پیشین را تصدیق می‌کنند و بیشتر مدعیان دروغینی که در میان آنان ظهور می‌کنند نیز منکر پیامبران پیشین نیستند؛ مانند حسین علی نوری بنیان‌گذار بهائیت و غلام احمد قادیانی بنیان‌گذار احمدیه و این دلیل بر آن است که رسول بودن، با چیزی بیش از تصدیق پیامبران پیشین دانسته می‌شود و آن بیّنه است که خداوند در آیات فراوانی از وجود آن برای پیامبران خبر داده است.

۲. مناظره‌ای که در کتب متأخر و غیر معتبر شیعه مانند الخرائج و الجرائح^۳ به امام علی بن موسی الرضا نسبت داده شده، خبری واحد و بدون سند است و با این وصف، قابل استناد نیست.

۱. ابراهیم / ۹

۲. الحديد / ۲۵

۳. ج ۱، ص ۳۴۱

وانگهی بر عدم نیاز به معجزه برای شناخت خلیفه‌ی خداوند دلالتی ندارد، بلکه بر خلاف آن دلالت دارد، تا جایی که قطب الدین راوندی (د. ۵۷۳ق) آن را در باب «معجزات الإمام علی بن موسی الرضا» آورده؛ چراکه در آن معجزات متعددی به او نسبت داده شده و از قول او آمده است که آن‌ها «**آثَارُ النَّبُوَّةِ وَعَلَامَاتُ الْإِمَامَةِ**» هستند و این یعنی شناخت خلیفه‌ی خداوند از طریق معجزه ممکن است. آری، در فرازی از آن آمده که امام علی بن موسی الرضا اوصاف محمد صلی الله علیه و آله و سلم در انجیل را برای جاثلیق ذکر کرده و این عذر را نپذیرفته که ممکن است او محمد دیگری باشد، ولی پیداست مقصود او این نبوده که برای شناخت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیازی به معجزه نیست؛ چنانکه خود در فرازهای قبلی به معجزات او اشاره کرده، بل مقصودش این بوده که پیامبر صاحب معجزه‌ای جز او با نام محمد برانگیخته نشده است تا بتواند مصداق اوصاف مذکور در انجیل باشد؛ چنانکه گفته است: «**فَهَلْ بَعَثَ اللَّهُ قَبْلُ أَوْ بَعْدُ مِنْ وُلْدِ آدَمَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا نَبِيًّا اسْمُهُ مُحَمَّدٌ؟**»^۱؛ «آیا خداوند پیش یا پس از او تا امروز پیامبری از فرزندان آدم برانگیخته است که نامش محمد باشد؟» بنابراین، پیامبری محمد صلی الله علیه و آله و سلم به دلیل معجزات او ثابت است، نه صرفاً تشابه نام او با نامی که در انجیل آمده است، ولی از آنجا که پیامبر دیگری جز او با این نام برانگیخته نشده، معلوم است که او همان محمد موصوف در انجیل است؛ چنانکه خداوند در کتاب خود این نکته را تبیین کرده و فرموده است: «**وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ**»^۲؛ «و چون عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من رسول خداوند به سوی شما هستم که آنچه پیش از من از تورات بوده است را تصدیق می‌کنم و به رسولی که پس از من می‌آید و نامش احمد است بشارت می‌دهم، پس چون با بینات به نزدشان آمد گفتند که این سحری آشکار است». این به روشنی دال بر آن است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم به تشابه نام خود با نامی که در انجیل آمده است بسنده نکرد، بلکه «با بینات به نزدشان آمد» و با این وصف، ممکن نیست که امام علی بن موسی الرضا بر خلاف کتاب خداوند سخن گفته باشد؛ چراکه او از اهل بیت است و اهل بیت بنا بر حدیث متواتر ثقلین، از کتاب خداوند جدا نمی‌شوند و از این رو، فرموده‌اند: «**مَا أَتَاكُمْ عَنَّا مِنْ حَدِيثٍ لَا يُصَدِّقُهُ كِتَابُ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ**»^۳؛ «هر حدیثی از ما به شما رسید که کتاب خداوند آن را تصدیق نمی‌کند، باطل است»؛ چنانکه در کتب متقدم و معتبر شیعه، مناظره‌ی دیگری از امام علی بن موسی الرضا روایت شده است که این حقیقت را تأیید می‌کند؛ چراکه در آن آمده است: «**فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَأْسَ الْجَالُوتِ! أَسَأَلُكَ عَنْ نَبِيِّكَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ،**

۱. الخرائج والجرائح للراوندي، ج ۱، ص ۳۴۵

۲. الصَّف / ۶

۳. المحاسن للبرقي، ج ۱، ص ۲۲۱

فَقَالَ: سَلْ، قَالَ: مَا الْحُجَّةُ عَلَى أَنْ مُوسَى تَبَيَّنَتْ نُبُوتُهُ؟ قَالَ الْيَهُودِيُّ أَنَّهُ جَاءَ بِمَا لَمْ يَجِئْ بِهِ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَهُ، قَالَ لَهُ: مِثْلُ مَاذَا؟ قَالَ: مِثْلُ فَلَقِ الْبَحْرِ، وَقَلْبِهِ الْعَصَا حَيَّةٌ تَسْعَى، وَضَرْبُهُ الْحَجَرِ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ الْعُيُونُ، وَإِخْرَاجِهِ يَدَهُ بِيَضَاءٍ لِلنَّاطِلِينَ وَعَلَامَاتٍ لَا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَى مِثْلِهَا، قَالَ لَهُ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَدَقْتَ، إِذَا كَانَتْ حُجَّتُهُ عَلَى نُبُوتِهِ أَنَّهُ جَاءَ بِمَا لَا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَى مِثْلِهِ أَفَلَيْسَ كُلُّ مَنْ ادَّعَى أَنَّهُ نَبِيٌّ ثُمَّ جَاءَ بِمَا لَا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَى مِثْلِهِ وَجَبَ عَلَيْكُمْ تَصْدِيقُهُ؟ ... فَمَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْإِفْرَارِ بِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ وَقَدْ كَانَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَيُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَيَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ ثُمَّ يَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ؟ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: يُقَالُ إِنَّهُ فَعَلَ ذَلِكَ وَلَمْ نَشْهَدْهُ، قَالَ لَهُ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرَأَيْتَ مَا جَاءَ بِهِ مُوسَى مِنَ الْآيَاتِ شَاهِدَتْهُ؟! أَلَيْسَ أَنَّمَا جَاءَ فِي الْأَخْبَارِ بِهِ مِنْ ثَقَاتِ أَصْحَابِ مُوسَى أَنَّهُ فَعَلَ ذَلِكَ؟! قَالَ: بَلَى، قَالَ: فَكَذَلِكَ أَتَتْكُمْ الْأَخْبَارُ الْمُتَوَاتِرَةُ بِمَا فَعَلَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ فَكَيْفَ صَدَّقْتُمْ بِمُوسَى وَلَمْ تَصَدِّقُوا بِعِيسَى؟! فَلَمْ يُجِزْ جَوَابًا، قَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَكَذَلِكَ أَمْرُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمَا جَاءَ بِهِ وَأَمْرُ كُلِّ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ، وَمِنْ آيَاتِهِ أَنَّهُ كَانَ يَنْبِيئًا فَقِيرًا رَاعِيًا أَجِيرًا لَمْ يَتَعَلَّمْ كِتَابًا وَلَمْ يَخْتَلِفْ إِلَى مُعَلِّمٍ، ثُمَّ جَاءَ بِالْقُرْآنِ الَّذِي فِيهِ فَصُّ الْأَنْبِيَاءِ وَأَخْبَارُهُمْ حَرْفًا حَرْفًا وَأَخْبَارُ مَنْ مَضَى وَمَنْ بَقِيَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ كَانَ يُخْبِرُهُمْ بِأَسْرَارِهِمْ وَمَا يَعْمَلُونَ فِي بُيُوتِهِمْ، وَجَاءَ بِآيَاتٍ كَثِيرَةٍ لَا تُحْصَى!؛ «پس رضا عليه السلام به او فرمود: ای رأس الجالوت! از تو درباره‌ی پیامبرت موسی بن عمران می‌پرسم، گفت: بپرس، فرمود: چه حجّتی بر ثبوت پیامبری موسی وجود دارد؟ یهودی گفت: او چیزی آورد که احدی از پیامبران پیش از او نیاورده بود، فرمود: مانند چه؟ گفت: مانند شکافتن دریا و تبدیل کردن عصا به ماری که می‌شتابد و زدن به سنگ و جوشیدن چشمه‌ها از آن و بیرون آوردن ید بیضاء برای ناظران و معجزاتی که خلق قادر به آوردن آن نیستند، رضا علیه السلام به او فرمود: راست گفتی، هرگاه حجّت او بر پیامبری اش این بود که چیزی آورد که خلق قادر به آوردن آن نیستند، آیا نه این است که هر کس ادّعیای پیامبری کند، سپس چیزی بیاورد که خلق قادر به آوردن آن مانند آن نیستند، بر شما واجب است که او را تصدیق کنید؟ ... پس چه چیزی تورا از اقرار به عیسی بن مریم باز می‌دارد، در حالی که مردگان را زنده می‌کرد و کور مادرزاد و پیس را شفا می‌داد و از گل مانند مرغی می‌ساخت و در آن می‌دمید، پس مرغی می‌شد به اذن خداوند؟ رأس الجالوت گفت: گفته می‌شود که او این کارها را انجام داد، ولی ما خود آن‌ها را مشاهده نکرده‌ایم، رضا علیه السلام به او فرمود: آیا خود معجزاتی که موسی آورد را مشاهده کرده‌ای؟! آیا نه این است که تنها اخباری از ثقات اصحاب موسی رسیده است که او آن‌ها را انجام داد؟! گفت: چرا، فرمود: به همین ترتیب، اخبار متواتر درباره‌ی کارهایی که عیسی بن مریم انجام داد به شما رسیده است، پس چگونه موسی را تصدیق کردید و عیسی را تصدیق نکردید؟! پس نتوانست جواب بدهد،

۱. التوحید لابن بابویه، ص ۴۲۹؛ عیون أخبار الرضا لابن بابویه، ج ۱، ص ۱۴۹



رضا علیه السلام فرمود: کار محمد صلی الله علیه و آله و سلم و چیزی که آورد و کار هر پیامبری که خداوند فرستاده نیز همین گونه است و از معجزات او این بود که او یتیمی فقیر و چوپانی اجیر بود که خواندن و نوشتن نمی دانست و به نزد معلمی نرفته بود، سپس قرآنی را آورد که در آن قصص پیامبران و اخبار آنان حرف به حرف آمده است و اخبار گذشتگان و آیندگان تا روز قیامت، سپس آنان را از اسرارشان و کارهایی که در خانه هاشان می کردند خبر داد و معجزات فراوانی آورد که به احصا در نمی آید». این فرازی از مناظره‌ی مروی از امام علی بن موسی الرضا در کتب متقدم و معتبر شیعه است که به وضوح بر نیاز پیامبر به معجزه دلالت دارد و به صراحت می گوید: «آیا نه این است که هر کس ادعای پیامبری کند، سپس چیزی بیاورد که خلق قادر به آوردن آن نیستند، بر شما واجب است که او را تصدیق کنید؟» و می گوید: «کار محمد صلی الله علیه و آله و سلم و چیزی که آورد و کار هر پیامبری که خداوند فرستاده نیز همین گونه است».

۳. بر خلاف پندار غیر مسلمانان، خداوند از قرار دادن معجزه برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم امتناع نکرده؛ چنانکه کتب مسلمانان از ذکر معجزات آن حضرت آکنده است، بل از قرار دادن معجزه‌ای برای او امتناع کرده که مورد درخواست کافران بوده است؛ چراکه معجزات قبلی برای تصدیق او کافی بوده و نیازی به معجزه‌ی جدید نبوده است؛ چنانکه خود به این نکته تصریح کرده و فرموده است: «وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿٥٠﴾ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ﴿٥١﴾»؛ «و گفتند: چرا بر او معجزاتی از پروردگارش نازل نشد؟! بگو: جز این نیست که معجزات نزد خداوند است و من تنها بیم دهنده‌ای آشکارم. آیا برای آنان کافی نبود که ما بر تو کتاب را نازل کردیم که بر آنان تلاوت می شود؟!» و این یعنی معجزه‌ی قرآن برای آنان کافی است و معجزه‌ای دیگر برای آنان ضرورت ندارد، اگرچه هرگاه خداوند بخواهد، معجزات دیگری نیز برای آنان نازل می کند؛ چنانکه نازل کرد و کتب مسلمانان از ذکر آن‌ها آکنده است.^۲

۴. صدور معجزه هیچ گاه مصادف با نزول عذاب نبوده؛ زیرا غرض از صدور معجزه هدایت مردم است که با بقاء آنان امکان دارد و با این وصف، چیزی که مردم را باقی نمی گذارد، معجزه محسوب نمی شود؛ خصوصاً با توجه به اینکه ایمان مردم پس از مشاهده‌ی عذاب پذیرفته نیست؛ چنانکه فرموده است: «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا ﴿٣﴾»؛ «پس هرگز ایمانشان به آنان سود نمی رساند هنگامی که عذاب ما را دیدند»، در حالی که ایمانشان پس از مشاهده‌ی معجزه پذیرفته است. آری، گاه انکار معجزه - و نه صدور آن - مصادف با نزول عذاب بوده؛ چنانکه فرموده است:

۱. العنکبوت / ۵۰ و ۵۱

۲. به عنوان نمونه، بنگرید به: کتاب «دلایل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة» نوشته‌ی احمد بن حسین بیهقی در ۷ جلد و کتاب «دلایل النبوة» نوشته‌ی اسماعیل بن محمد اصبهانی در ۴ جلد.

۳. غافر / ۸۵

﴿كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاَهُمْ أَخَذَ عَزِيزٌ مُّقْتَدِرٌ﴾؛ «همه‌ی معجزاتمان را تکذیب کردند، پس آنان را با عزّت و اقتدار گرفتیم» و میان این دو فرق بسیاری است.
 از اینجا دانسته می‌شود که مدّعیان دروغین، بر خداوند و پیامبرش و اهل بیت پیامبرش افترا می‌بندند و شبهات آنان از تار عنکبوت سست‌تر است.



پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر منصوب‌ها شیخ محمد صالح المنجد
 جیش ایچ‌کی‌ایر و منسوخا

